
انسان‌شناسی تربیتی، جورج نلر، ترجمه محمد رضا آهنچیان و
یحیی قائدی، نشر آبیژ، ۱۳۷۹، تهران، ۲۰۸ صفحه.

فرشته انصاری

تأملی در انسان‌شناسی آموزش و پرورش^۱

جرج نلر^۲ استاد دانشگاه کالیفرنیا و لوس آنجلس یکی از متخصصین به نام در حوزه فلسفه آموزش و پرورش است. او به عنوان یکی از بزرگ‌ترین فلاسفه معاصر در اگزستانسیالیزم تربیتی برای همگان به‌ویژه معلمان و دانشجویان علوم تربیتی نامی آشنا است. کتاب معروفش فلسفه آموزش و پرورش که توسط آقای فریدون بازرگان به فارسی ترجمه شده یکی از منابع مهم درسی در دانشگاه‌های ایران به‌شمار می‌آید. جرج نلر با تألیف کتاب حاضر - انسان‌شناسی تربیتی - فضایی جدید در آموزش و پرورش را می‌گشاید و نشان می‌دهد که چگونه علم انسان‌شناسی با استفاده از مختصات، مفاهیم و روش‌های کاملاً کاربردی‌اش می‌تواند به درون جامعه و نظام آموزش و پرورش راه یافته و پیچیدگی‌ها، ابهامات و مسائل فرهنگی جوامع را بدین‌وسیله از بین برد.

این کتاب به استناد مؤلف اولین اثری است که به موضوع ارتباط میان دو علم انسان‌شناسی و آموزش و پرورش اشاره دارد بنابراین مانند هر اثر کلاسیک دیگری دارای دو امتیاز اصلی است: ۱. دست اول است. ۲. مرجعی معتبر جهت بررسی پیشینه این شاخه از دانش انسان‌شناسی

-
1. educational anthropology
 2. George F. Kneller

– انسان‌شناسی آموزش و پرورش – به حساب می‌آید.

فکر ارتباط میان آموزش و پرورش و انسان‌شناسی در حدود ۳۰ سال پیش در ذهن نلر ایجاد شد. او در آلمان نازی در مورد نژاد و فرهنگ مطالعه می‌کرد و برانیسلاو مالینوفسکی^۱ استاد راهنمایش وی را در این زمینه راهنمایی کرد. سپس او در سال ۱۹۴۲ به درخواست دولت ایالات متحد دربارهٔ آموزش و پرورش مکزیک تحقیقاتی انجام داد. وی پس از چندین ماه اقامت در میان جوامع سرخپوست مکزیک دریافت که صرف استفاده از رویکردهای تاریخی، فلسفی و سیاسی نمی‌تواند در شناخت آموزش و پرورش چنین جوامعی مؤثر باشد و انسان‌شناسی محمل بهتری جهت چنین مطالعاتی است. چراکه فرهنگ‌ها متفاوتند و جهت نمایش چنین تفاوت‌هایی انسان‌شناسی از طریق مطالعات تطبیقی چونان یک کلید راهنما عمل می‌کند. بدین ترتیب ثمرهٔ فعالیت‌های وی منجر به درک انسان‌شناسی در حوزهٔ تعلیم و تربیت و ارتباط میان این دو مفهوم شد و شاخهٔ «انسان‌شناسی آموزش و پرورش» که زیرگروه انسان‌شناسی ذهنی – فرهنگی محسوب می‌شود شکل گرفت.

نلر در گفته‌هایش از انسان‌شناسانی یاد می‌کند که او را در هدایت به سمت درکی صحیح از انسان‌شناسی آموزش و پرورش یاری رسانده‌اند. از جمله: برانیسلاو مالینوفسکی، پابلو مارتینز، مانوئل کامیو، رابرت ردفیلد، رالف لنینتون و...

انسان‌شناسی آموزش و پرورش مطالعه‌ای منظم دربارهٔ فعالیت تعلیم و تربیت از منظر فرهنگی است؛ با استفاده از این شاخهٔ علمی می‌توان مدارس را جهت بخشید، مربیان و معلمان را در آموزش هدایت کرد. دانش‌آموزان را در مسیر و جریانی صحیح از یادگیری قرار داد و کتاب‌های درسی را به بهترین صورت ممکن تألیف نمود... و بدین ترتیب جامعه‌ای را از خطرات و تنش‌های فرهنگی رهانید، همچنین با استفاده از آن می‌توان چرایی و چگونگی تربیت انسان در فرهنگ‌ها و جوامع مختلف را مطالعه نمود. در این حوزه از علم هر دو – انسان‌شناس و معلم – به کمک یکدیگر آمده امکان درک پیچیده مسائل فرهنگی و اجتماعی را فراهم می‌آورند. به قول جورج. د. اسپیندلر: «مشارکت انسان‌شناسی با آموزش و پرورش به تحلیل جنبه‌های گوناگون فرایند تربیتی در محیط اجتماعی – فرهنگی کمک می‌کند» (Spindler, 2000).

کتاب در ۸ فصل تدوین شده است:

1. Bronisław Malinowski

۱. انسان‌شناسی، فرهنگ، آموزش و پرورش ۲. نظریه‌هایی درباره فرهنگ ۳. انسان، فرهنگ، شخصیت ۴. آموزش و پرورش در جامعه‌های ابتدایی و جدید ۵. آموزش و پرورش و تغییر فرهنگی ۶. آموزش و پرورش و ناپوستگی ۷. آموزش و پرورش و ارزش‌های فرهنگی ۸. برنامه درسی و معلم در یک چشم‌انداز فرهنگی.

نلر می‌گوید اگر قصد داشته باشیم یافته‌های انسان‌شناسی را در زمینه آموزش و پرورش به کار ببندیم باید قبل از هر چیز این سؤال اساسی را از خود پرسیم که فرهنگ چیست؟ و واقعیت آن کدام است؟ چراکه همه چیز با فرهنگ واقعیت پیدا می‌کند و بدون درک معنایی از این مفهوم نمی‌توان به شناخت و دانش صحیح از توسعه علوم دست یافت. از این رو وی در فصل اول به‌طور کاملاً مفصل به تعریف فرهنگ از دیدگاه‌های متعدد پرداخته و ویژگی‌های آن را بازشناسی می‌کند.

در هر فرهنگی بعضی خرده‌نظام‌ها مهم‌تر از بقیه هستند و انسان‌شناسان چنین خرده‌نظام‌هایی را کانون^۱ نام‌گذاری کرده‌اند. این کانون‌ها در جوامع مختلف صورت‌های متعددی دارند مثلاً در میان هویی‌ها^۲ مشارکت رسمی و تشریفاتی از جمله ترتیبات ازدواج، آیین پرستش، آیین دینی کاجاینا^۳ (ستایش موجودات روحانی) و امرار معاش کانون‌های مهم تلقی می‌شوند ولی در یک جامعه صنعتی نظیر آمریکا صنعت و آموزش و پرورش دو کانون فرهنگی مهم به حساب می‌آیند. اصولاً آموزش و پرورش در بدنه اصلی نظام فرهنگی بسیاری از جوامع یک خرده‌نظام مهم (کانون) در نظر گرفته می‌شود چراکه این مفهوم در گسترده‌ترین معنای خود هر فرایندی به جز وراثت صرف را در بر می‌گیرد و به شکل‌گیری ذهن، منش و توانایی جسمی فرد کمک می‌کند و در ضمن در تمام طول زندگی یک فرد وجود دارد نیز همزمان با هر تغییر مهمی که در زندگی رخ می‌دهد حاضر شده و راه‌های جدید اندیشه و کردار را به افراد می‌آموزد. البته آموزش و پرورش که همان فرایند عمومی «فرهنگ‌آموزی»^۴ است صرفاً به مدارس و نظام آموزش و پرورش متعلق نیست بلکه شامل خرده‌نظام‌ها و یا گروه‌هایی همانند خانواده، هم‌سالان، رسانه‌های گروهی و نهادهای دینی همچون کلیساها و... که هر یک ارزش‌ها و مقاصد خاص خود را از طریق فرایند فرهنگ‌آموزی به افراد انتقال می‌دهند و به عبارتی آن‌ها را مورد آموزش و پرورش قرار می‌دهند نیز می‌شود. اما چنین به نظر می‌رسد که نهاد آموزش و پرورش به‌رغم توازی‌اش با سایر نهادهای اشاره شده جایگاهی ویژه و منحصر به فرد در امر فرهنگ‌آموزی به خود اختصاص داده و مدرسه به‌عنوان بخشی مهم از این نظام محلی

1. Foci
3. Kachina

2. Hopi
4. enculturation

اساسی جهت این مهم و اجرای دو فرایند تعلیم و تربیت است. از آن‌جا که درک اصولی از فرهنگ با انسان‌شناسی تعیین می‌یابد لذا انسان‌شناسی به کمک آموزش و پرورش آمده و تحت عنوان «انسان‌شناسی تربیتی» به آن یاری می‌رساند.

نلر ابتدا جهت شناخت دقیق و وافی از «انسان‌شناسی آموزش و پرورش» به تعریف تئوری‌های موجود در این حوزه که از سوی انسان‌شناسان مطرح گردید اشاره می‌کند (فصل‌های ۲ و ۳) و بدین ترتیب ذهن مخاطبان را نسبت به مفاهیم تئوریک این شاخه علمی آشنا می‌سازد. از دیدگاه او انسان‌شناسان با ۶ رویکرد مسائل آموزش و پرورش را مورد مطالعه قرار می‌دهند که تمامی این رویکردها به نوعی در خدمت آموزش و پرورش قرار گرفته و به حل مسائل و مشکلات موجود در این خرده‌نظام یاری می‌رساند:

۱. دیدگاه فراارگانیک فرهنگ^۱: این رویکرد فرهنگ را واقعیتی قائم به ذات تلقی کرده و شامل واقعیت‌های اجتماعی و نمودهای جمعی^۲ می‌داند. انسان‌شناسانی چون مالینوفسکی، کروبر و لسلی وایت^۳ به این رویکرد معتقدند. براساس آن آموزش و پرورش چه رسمی و چه غیررسمی فرایندی است که به فرهنگ کمک می‌کند تا انسان را کنترل کند و او را در راستای هدف خود قرار دهد و نسل‌های جدید را تحت کنترل نظام فرهنگی درآورد. انتخاب‌هایی که معلمان در مدارس انجام می‌دهند کار خود آن‌ها نیست بلکه این فرهنگ است که دستش را از آستین مربیان بیرون آورده و دست به انتخاب می‌زند. صاحب‌نظران این دیدگاه معتقد به استفاده از کنترل دقیق دولت نسبت به آموزش‌اند تا این اطمینان حاصل شود که معلمان بذر همان عقاید، گرایش‌ها و مهارت‌هایی را در وجود انسان می‌افشانند که برای ادامه حیات فرهنگی جامعه ضروری است (صص ۲۲-۲۶).

۲. دیدگاه مفهوم‌گرا: اغلب انسان‌شناسان فرهنگی آمریکا چون رالف لنینتون، هرسکوویچ^۴ و... مطرح‌کننده این دیدگاه‌اند. آن‌ها می‌گویند فرهنگ هم مفهوم است و هم یک وجود محسوس. مفهوم است زیرا سازه‌اساسی دانش انسان‌شناسی است و وجودی و محسوس است زیرا از طریق آن می‌توان به سازمان‌دهی واقعی پدیده‌های معین پرداخت. در این رهیافت آموزش و پرورش به‌عنوان یک شق فرهنگی ابزاری برای اصلاحات اجتماعی است و مدرسه‌گرچه قادر به تغییر فرهنگ نیست ولی می‌تواند عاملی باشد که نهایتاً به بروز تغییرات کمک می‌نماید (صص ۳۱-۳۳).

1. supraorganic
3. Lesli White

2. collective representation
4. Melville J. Herskovits

۳. دیدگاه واقع‌گرایی: عده کمی از انسان‌شناسان چون دیوید بیدنی^۱ و فیلیپ بگبی^۲ معتقد به واقع‌گرایی درباره فرهنگ‌اند. آن‌ها می‌گویند فرهنگ هم یک مفهوم است و هم یک واقعیت. یعنی در عین حال که مستقل است متشکل از اجزایش در نظر گرفته می‌شود. اعضای این گروه به ترکیبی از دو دیدگاه اول و دوم معتقدند و آموزش و پرورش را براساس این ترکیب تبیین می‌نمایند. آن‌ها می‌گویند تغییرات ایجاد شده در آموزش و پرورش باید تدریجی باشد نه انقلابی و دفعی و پیش‌فرض‌های اساسی فرهنگ باید چنین تغییراتی را هدایت کند (ص ۳۳-۳۴).

۴. نسبی‌گرایی فرهنگ: ماهیت این رهیافت این است که هر فرهنگی یکتا است و باید براساس ویژگی‌های خاصش تحلیل شود. ممکن است مقایسه‌های بین فرهنگی شباهت بین فرهنگ‌های خاص را آشکار کند اما در یک نگاه کلی فرهنگ‌ها با یکدیگر متفاوتند (بیتس و پلاگ ۱۳۷۵: ۴۳). امتیاز این رهیافت در این است که انسان‌شناسی سعی می‌کند تا آنجایی که امکان دارد ذهنیت فرهنگی خود را کنار گذاشته و هر پدیده‌ای را برحسب اهمیتش بدون پیش‌داوری مطالعه کند. انسان‌شناسانی چون فرانتس بواس و روت بندیکت در این حوزه جای می‌گیرند. در این مدل نمی‌توان هیچ آموزش و پرورش را نامطلوب تلقی کرد و اصلاً هیچ نوع آموزش و پرورش واحدی که فی‌نفسه برای انسان مطلوب باشد وجود ندارد بلکه تنها انواعی از نظام‌های تعلیم و تربیت برای انسان واجد فرهنگ‌های گوناگون مناسب است (ص ۴۲).

۵. جهان‌گرایی فرهنگی: در این دیدگاه برعکس نسبت‌گرایی فرهنگی، گوناگونی‌های فرهنگ‌ها مد نظر قرار نمی‌گیرد بلکه محور بر پایه صورت‌های مشترک میان فرهنگ‌ها بنا می‌شود. چنان‌که رابرت ردفیلد^۳ می‌گوید: «کلیه فرهنگ‌ها محدودیت‌های اخلاقی خاصی برای خشونت و زور وضع می‌کنند، همه آن‌ها یک نوع حس وفاداری و اعتماد را پرورش می‌دهند، همه جهت تحصیل معاش روش‌های مشخصی چون شکار، ماهیگیری یا ساخت ابزار دارند، همه دارای نظام خانوادگی مدرن هستند...» (Redfield, 1959).

انسان‌شناسان جهان‌گرا آموزش و پرورش را یک آرمان ثابت و یک وجه مشترک در بین تمامی فرهنگ‌ها می‌دانند، با وجود این چون زندگی بشر پیوسته در حال تغییر است و وسایل رسیدن به این آرمان را از فرهنگی به فرهنگی متفاوت می‌بینند ولی این تفاوت‌ها مقصود اصلی آموزش و پرورش را تغییر نمی‌دهد. از این‌رو از نظر آن‌ها آموزش و پرورش به جای تمرکز یافتن

1. David Bidney
3. Robert Redfield

2. Philip Bagby

بر نیازها و علایق شخصی افراد باید بر خصوصیات تمرکز یابد که همه انسان‌ها در آن مشترکند (ص ۴۷ و ۴۹).

انسان‌شناسانی چون دیوید بیدنی، رابرت ردفیلد و جرج مردوک^۱ در این حوزه جای می‌گیرند.

۶. دیدگاه فرهنگ و شخصیت: این دیدگاه تلاقی دو شاخه علمی انسان‌شناسی و روان‌شناسی است. براساس آن رفتار افراد بدون در نظر گرفتن مؤلفه‌های فرهنگی قابل درک نیست و فرهنگ و نهادهای فرهنگی بدون شناخت افرادش معنی نخواهد یافت. در این مدل روش‌های تربیتی (آموزشی) یک فرهنگ خاص سبب شکل‌گیری یک ساختار شخصیتی شخص متناسب با ارزش‌های آن فرهنگ در افراد می‌شود (پهلوان ۱۳۷۸: ۸۸-۸۹). مثلاً شیوه آموزشی در جامعه‌ای افراد را صبور، برون‌گرا و اجتماعی بار می‌آورد ولی جامعه‌ای دیگر افراد خود را تودار، مبادی آداب و آرام تربیت می‌کند...

صاحب‌نظران این رهیافت فکری در سه بخش مطرحند، در بخش اول (رویکردهای سنتی) افرادی چون روت بندیکت، مارگارت مید و آبراهام کاردنیر در بخش دوم (رهیافت‌های جدیدتر) افرادی چون آنتونی والاس^۲ و در بخش سوم (رویکردهای کاملاً جدید) فردی چون آلپورات^۳ جای می‌گیرند.

جرج نلر انسان‌شناسان این ۶ حوزه فکری را طبقه‌بندی کرده و در دو گروه اصلی و یک گروه فرعی جای می‌دهد به نام‌های: ۱. انسان‌شناسان پیشرفت‌گرا (متفکران مفهوم‌گرا، نسبی‌گرایی ذهنی و برخی از صاحب‌نظران مکتب فرهنگ و شخصیت)، ۲. انسان‌شناسان محافظه‌کار (متفکران جهان‌گرایی فرهنگی و دیدگاه فوارگانیک فرهنگ) و ۳. انسان‌شناسانی که به ترکیبی از پیشرفت‌گرایی و محافظه‌کاری معتقدند (متفکران دیدگاه واقع‌گرایی و برخی از صاحب‌نظران مکتب فرهنگ و شخصیت). نلر سپس با همین مفاهیم - انسان‌شناسی پیشرفت‌گرا و انسان‌شناسی محافظه‌کارانه - به تبیین فصول بعدی (۵، ۶، ۷ و ۸) می‌پردازد که در جای خود به آن اشاره خواهد شد.

مؤلف در فصل چهارم به تعریف و مقایسه وضعیت آموزش و پرورش در دو جامعه بدوی و مدرن اشاره می‌کند. او از طریق این مقایسه پیچیدگی آموزش و پرورش جوامع مدرن و ساده بودن آن در جوامع بدوی را هرچه بیشتر برمی‌تاباند. به نظر می‌رسد دلیل این‌که او آموزش و پرورش دو جامعه مذکور را که کاملاً از یکدیگر متفاوتند مقایسه می‌نماید آن است که نشان دهد

1. George P. Murdock

2. Antoni Wallace

3. Gordon Allport

جوامع بدوی همان الگوهای اولیهٔ نهادهای جدید هستند و مطالعه دربارهٔ تعداد بیشتری از این جوامع احتمالاً عناصر مشترک بیشتری میان آنها پدیدار خواهد نمود که در این صورت در طرح‌ریزی و شاید کنترل دوره‌های آتی توسعهٔ اجتماعی و اقتصادی مورد استفاده قرار گیرد. در ضمن درک و شناخت جوامع بدوی به سبب ساده‌تر بودن و یکپارچگی بیشتر، آسان‌تر از جوامع نوین است از این‌رو مطالعهٔ آنها پیش‌درآمد مناسبی برای توفیق در فهم فرهنگ‌های پیچیده است و این همان کاری است که انسان‌شناسان به آن تمسک می‌جویند.

در این‌جا نگارندهٔ مقاله شرحی کوتاه از تفاوت‌های آموزش و پرورش میان دو جامعهٔ یاد شده را که به‌طور مفصل به آنها می‌پردازد ارائه می‌کند:

«اعضای جوامع بدوی از همان سنین ابتدایی عمر در زندگی جمعی مشارکت دارند. در این جوامع هیچ الزامی به وجود نهادهای جداگانه‌ای مثل مدرسه برای آموزش و پرورش و زندان وجود ندارد و در واقع کودک میراث فرهنگی خود را از طریق مشاهده کردن و الگو قرار دادن بزرگ‌ترها به‌دست می‌آورد. آنچه کودک بدوی می‌آموزد رابطه‌ای بسیار نزدیک و آنی میان زندگی امروز و فردای او دارد. در واقع او برای بقا یاد می‌گیرد. معلم در این جامعه صرفاً وظیفه‌اش درس دادن نیست بلکه او آنچه را درس می‌دهد خود نیز عمل می‌کند. اصلاً او چیزی بیشتر از آنچه هر روز انجام می‌دهد تدریس نمی‌کند و همین باعث می‌شود که درس دادن او به آسانی با عمل کردن وی درآمیزد. در این جامعه آموزش و یادگیری آسان است زیرا موضوع آموزش (مراسم مذهبی، شکار و...) همیشه در دسترس است و مدت زمان آن طول نمی‌کشد... ولی برعکس در جوامع نوین بخش محدودی از آموخته‌های افراد مرهون تجربیات مستقیم وی است و بخش قابل توجهی از آن به‌صورت غیر مستقیم انتقال می‌یابد. این فقط مدرسه نیست که در امر تعلیم و تربیت افراد سهیم است بلکه فضاهای رسمی و غیررسمی چون کلیسا، گروه هم‌سالان، رسانه‌های ارتباط جمعی، سازمان‌های خیریه، ارتش و... نیز در این امر دخیلند. بچه جامعه نوین به آموزش و پرورش بی‌علاقه است چراکه میان محتوای اطلاعاتی که به‌دست می‌آورد با آنچه باید در زندگی انجام دهد تفاوت می‌بیند، یعنی بخش عمده‌ای از این اطلاعات را نمی‌تواند به‌صورت عملی در زندگی خود کاربردی سازد از این‌رو احساس درماندگی کرده و بی‌انضباطی پیشه می‌کند. به همین ترتیب معلم نیز در چنین جامعه‌ای ثوری زده و بیگانه از واقعیت است. او مستقیماً مسئول شکست یا نتیجهٔ کار شاگردانش شناخته نمی‌شود...».

چهار فصل اول کتاب مبتنی بر رویکردهای تئوریک در فضای انسان‌شناسی آموزش و پرورش است و چهار فصل بعدی (۵، ۶ و ۷ و ۸) جنبه‌های عملی و کاربردی این شاخه علمی را تشریح می‌کند. اصلاً نثر مباحث نظری را به این منظور مطرح می‌کند که بتواند جنبه‌های عملی انسان‌شناسی تربیتی را نشان دهد. وی در فصول اخیر چندین سؤال را مطرح نموده سپس براساس دیدگاه‌های انسان‌شناسان پیشرفت‌گرا و محافظه‌کار به این پرسش‌ها پاسخ عملی می‌دهد.

فراموش نشود نثر در جامعه آمریکا که یک جامعه کاملاً صنعتی و مدرن است زندگی می‌کند و به‌طور طبیعی انسان‌شناسی آموزش و پرورش را براساس فرایندهای چنین جامعه‌ای کاربردی می‌سازد.

سؤال‌های اساسی و مورد نظر وی عبارتند از:

(فصل ۵): - آیا می‌توان از آموزش و پرورش در جهت تأثیرگذاری و یا کنترل تغییرات فرهنگی بهره برد؟

انسان‌شناسان پیشرفت‌گرا می‌گویند آموزش و پرورش و مدرسه شروط ضروری مداومت فرهنگی و نیز ابزارهای معلم مشارکت هوشمندانه در تغییرات فرهنگی هستند. اما انسان‌شناسان محافظه‌کار معتقدند مدرسه نمی‌تواند بدون انحراف از عملکرد واقعی خود که همان ترتیب فرد باشد در راه تغییر اجتماعی گام بردارد. گرچه مدرسه می‌تواند به پرورش شخصیت‌هایی بپردازد که نسبت به تغییرات سریع بومی در جوامع صنعتی مسئول باشند ولی نمی‌تواند تغییرات را تحت کنترل خود در آورد.

(فصل ۶): مبحث دیگری که نثر مطرح می‌کند شکنندگی است که فرایند فرهنگ‌آموزی در جوامع صنعتی مدرن در جداسازی شخصیت بالغ از نابالغ در افراد ایجاد کرده است بدین معنا که در این جوامع هر جوانی در فرایند رشد خود با یک ناپیوستگی عظیم و ناگهانی با گذر از مرحله کودکی به بزرگسالی مواجه می‌شود، یعنی از یک سو او دیگر کودک تلقی نمی‌شود و نمی‌تواند رفتارهای کودکانه از خود بروز دهد و از سوی دیگر او بزرگسال نیست و اگر نظیر بزرگسالان عمل نماید سرکوب شده و متهم به ادا و تقلید رفتار آن‌ها می‌شود، درواقع او برزخی از عادت به اطاعت و تسلیم در برابر بزرگسالان و نیاز به ابراز خود را از طریق رفتار کردن مثل بزرگ‌ترها طی می‌کند. این وضعیت یعنی دیرکرد نوجوان در رسیدن به دوران بزرگسالی به دلیل طولانی بودن دوران تحصیلی نوجوان شدت می‌یابد و دورانی از شوک فکری - فرهنگی را برای وی پدید می‌آورد.

در این جا نثر سؤال خود را مطرح می‌کند:

— چگونه می‌توان با استفاده از آموزش و پرورش ناپیوستگی‌ها و تنش‌های نوجوان را کاهش داد؟

او بار دیگر برای پاسخ گفتن به سؤال فوق به سراغ اندیشه‌های انسان‌شناسان رفته و چاره را از آن‌ها طلب می‌کند. انسان‌شناسان پیشرفت‌گرا جهت حل مشکلات و ناپیوستگی‌های عظیم روحی نوجوانان، آزادی دادن و حمایت از آن‌ها را پیشنهاد می‌کنند. از منظر آن‌ها مدرسه می‌تواند شرایطی را فراهم آورد تا از طریق آشنا کردن کودک با اشکال معینی از رفتار بزرگسال در زمانی طولانی، انتقال او را به بزرگسالی آسان سازد ولی انسان‌شناسان محافظه‌کار برعکس معتقدند تا زمانی که کودک یا نوجوان آماده نشده پس نمی‌تواند مستقل بیندیشد، بنابراین نباید او را وارد دنیای آزادی‌خواهی کرد. آن‌ها می‌گویند مدرسه باید ارزش‌های ثابت اخلاقی و هنجارهای رفتاری را به دانش‌آموزان آموزش دهد نه این‌که آن‌ها را در گردونه‌ای باطل از رفتارهای آزادی‌طلبانه قرار دهد.

در فصل ۷ نلر در جوامع صنعتی امروزی به‌ویژه آمریکا سه نوع تضاد ارزشی در فضای فرهنگ را مشاهده می‌کند: ۱. تضاد میان ارزش‌های آرمانی و واقعی ۲. تضاد میان ارزش‌های گروه اکثریت و اقلیت ۳. تضاد ناشی از ارزش‌های سنتی و جدید. سپس او این سؤال را مطرح می‌کند: — آیا آموزش و پرورش و مدرسه می‌توانند این تضادها را از بین ببرند؟

انسان‌شناسان پیشرفت‌گرا معتقدند که مدرسه در قالب دموکراسی تکثرگرا گرچه نمی‌تواند تمام سلسله‌مراتب ارزش‌ها را برای دانش‌آموز تعیین کند ولی می‌تواند او را نسبت به برخی از ارزش‌ها و درک اصولی نسبت به آن‌ها حساس نماید بدین ترتیب بر انتخاب ارزش‌ها توسط او تأثیر گذارد و محافظه‌کاران معتقدند مدرسه باید در راه پرورش خرد دانش‌آموزان گام برداشته و ارزش‌های مهم اخلاقی چون درستکاری عقلانی و تفکر عمیق را به او بیاموزد.

در فصل ۸ نلر سؤال بعدی خود را براساس سرعت و پیچیدگی تغییرات موجود در جامعه آمریکا مطرح می‌کند.

— چگونه می‌توان مردم را با چنین تغییرات سریع و پیچیده‌ای هم‌سو نمود؟ از نظر او نحوه عمل مؤسسات تربیتی چون مدارس، تعیین نوع مواد درسی و انتقال دانش و مهارت‌های تخصصی شده به دانش‌آموزان می‌تواند آن‌ها را با مسیر تغییرات آشنا ساخته و مانع از شوک فرهنگی جامعه گردد.

در پاسخ به سؤال وی انسان‌شناسان پیشرفت‌گرا می‌گویند مدارس می‌توانند از طریق کاربردی نمودن درسی چون علوم اجتماعی که علمی نسبی است و تغییرات را به خوبی گوشزد می‌کند، دانش‌آموزان را نسبت به تغییرات آشنا نمایند. می‌توان شیوه‌های تفکر و درک را از دوران

ابتدایی به دانش‌آموزان درس داد و آن‌ها را پایه به پایه با تغییرات و پیچیدگی‌ها آشنا نمود. باید از نام‌گذاری سنتی بر مواد درسی اجتناب کرد. معلمان باید تا حدودی حافظ میراث فرهنگی جامعه خود باشند و تا حدی سنت‌های فرهنگی را برهم زده و اشکال جدید آن را به دانش‌آموزان گوشزد کنند و...

برعکس محافظه‌کاران می‌گویند: در دوره‌های سریع تغییرات آموزش و پرورش باید به‌سان یک نیروی شتاب‌بخش عمل کند به جای تعویض دانش قدیم و جدید ترکیبی از آن‌ها را فراهم آورد. نباید رشته‌های علمی چون تاریخ را کنار زده و به جای آن علوم اجتماعی را که روش‌های آن دچار تغییرات پی در پی و داده‌هایش مورد مشاجره و انکار قرار می‌گیرد جایگزین نمود. معلم نباید راهنمایی باشد که دانش‌آموز او را فرا می‌خواند بلکه بهتر است او آموزگاری باشد که شاگرد به او گوش می‌سپارد...

یکی دیگر از مباحث فکری این فصل توجه نلر به آن دسته از دانش‌آموزان طبقات پایین جامعه به روایت او - محرومان فرهنگی - است که با مشکلات زیادی در جامعه و در مدارس دست به‌گریبانند. او برای حل مسائل آموزشی و تربیتی آن‌ها بار دیگر از راه‌کارهای انسان‌شناسی مدد می‌گیرد. وی می‌گوید: این دانش‌آموزان تحت فشارهای روانی زیادی از سوی خانواده‌هایشان هستند، عمدتاً پرخاشگر و خطرآفرینند، بسیاری از آن‌ها مدرسه را ترک می‌کنند و عده کمی از آن‌ها به دانشگاه می‌روند...، او پیشنهاد می‌کند برای حفظ این دانش‌آموزان در مدارس و کمک به سوادآموزی آن‌ها باید از انسان‌شناسان جهت شناخت فرهنگ حاکم بر زندگی آن‌ها کمک گرفت. انسان‌شناسان با روش‌های دقیق مطالعاتی خود می‌توانند مشکلات این افراد را کاویده و بهترین روش‌ها و راه‌حل‌ها را جهت پیشرفت تحصیلی‌شان ارائه نمایند.

نقد و تحلیل

۱. نلر پس از معرفی تمامی رویکردهای نظری انسان‌شناسی تعلیم و تربیت (فصل ۴-۱) تلاش می‌کند تا با استفاده از این تئوری‌ها مسائل مربوط به آموزش و پرورش را در فصول دیگر (۵-۸) توضیح دهد. وی نظرات انسان‌شناسان محافظه‌کار و پیشرفت‌گرا را مطرح ساخته و تناقضات میان افکار و دیدگاه‌های آن‌ها را بازنمایی می‌کند. او تا این‌جا را خوب طی نموده ولی پس از بیان تمامی این تعارض‌های فکری، موضوع را رها کرده، انتخاب و تشخیص درست از غلط هرکدام را برعهده خواننده می‌گذارد. درواقع از نویسنده انتظار می‌رفت جمع‌بندی‌هایی را با طرد برخی از نظرات و یا تلفیق آن‌ها ارائه کند و بدین ترتیب از استیصال فکری مخاطب که «بالآخره کدام را باید بپذیرم، ایده محافظه‌کاران یا پیشرفت‌گراهای انسان‌شناسی را؟!» جلوگیری

می‌کرد. علاوه بر این موضوع، انتخاب خود او از میان این دو رویکرد فکری مشخص نیست یعنی نمی‌توان فهمید که وی به‌عنوان یک متخصص بزرگ در حوزه آموزش و پرورش با کدام یک از رویکردهای فوق هم‌اندیشی بیشتری دارد. پرهیز او از پیش‌داوری و قضاوت از منظر علم به‌ویژه علوم انسان‌شناسی که پیوسته با این گزاره منطقی سر و کار دارد - برای درک و شناخت صحیح از فرهنگ‌ها باید از هرگونه قضاوت و پیش‌داوری پرهیز نمود - ارزشمند است ولی به‌نظر می‌رسد پذیرش و یا نقد نظرات انسان‌شناسی از سوی او می‌توانست امکان بیشتری را در ایجاد شناخت نسبت به انسان‌شناسی آموزش و پرورش ایجاد نماید.

۲. کتاب یکی از اولین تألیفات در حوزه انسان‌شناسی آموزش و پرورش است بنابراین فاقد مواد علمی لازم به‌ویژه مواد مربوط به بخش یافته‌های پژوهشی است که انسان‌شناسان آن را ارائه می‌کنند. تمامی فصول کتاب به بخش تئوری مربوطند و رهیافت‌ها و نمونه‌های عملی به‌ندرت در آن به چشم می‌خورد. اگر او به نتایج پژوهش‌ها و مصادیقی اشاره می‌کرد که انسان‌شناسان آموزش و پرورش آن‌ها را با حضور خود در میداين واقعی نظیر مدارس، ادارات و سازمان‌های تربیتی، در میان معلمان، دانش‌آموزان و... به انجام رسانده‌اند در آن‌صورت به انسان‌شناسی آموزش و پرورش صورتی عینی و ملموس داده و کاربردی بودن آن را هرچه بیشتر تحقق می‌بخشید.

منابع

بیتس، دانیل و بلاگ، فرد، ۱۳۷۵، انسان‌شناسی فرهنگی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی.
پهلوان، چنگیز، ۱۳۷۸، فرهنگ‌شناسی (گفتارهایی در زمینه فرهنگ و تمدن)، تهران، نشر پیام امروز.

Redfield, R. (1959), *Anthropology Contribution to the Understanding of Man*.
Spindler, G. and Spindler, L. (2000), *Fifty Years of Anthropology and Education* (1950-2000). Mahwah, NJ: Lawrence Erlbaum Associates.